

نظریه مجموعی، دریچه‌ای برای تحلیل پویایی‌های نهادی از منظر حقوق عمومی

چکیده

درحالی‌که اصل «قطعیت» و «امنیت حقوقی» از اصول قانونگذاری مدرن شناخته می‌شود؛ در دوران گذار به عصر دیجیتال و پسا مدرنیسم بنا به اقتضای تحولات سریع اجتماعی اقتصادی مبتنی بر پیشرفت فناوری، اصل عدم قطعیت، نوآوری و انعطاف‌پذیری در برخی اسناد حقوقی بین‌المللی اخذ می‌شود. گزاره نیست اگر بگوییم که نظام‌های حقوقی در عصر پست مدرن در حال باز تعریف حاکمیت قانون در بستر پویایی‌های نهادی و تحولات فناوری پایه هستند. در این میان مکتب فلسفی دلوزی با طرح نظریه مجموعی با رویکردی خلاق و انتقادی به کارکرد قانون در عصر جدید پرداخته و تحلیلی پویا از فلسفه حقوق ارائه می‌دهد. نوشتار حاضر با مذاقه بر معرفت‌شناسی و جامعه‌شناسی این نظریه در نگاه سه‌تن از صاحب‌نظران این مکتب مجموعی یعنی ژیل دلوز، گتاری و مانوئل دلندا، به امکان‌سنجی درک پویایی‌های نهادی در فرایند حاکمیت قانون می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها

نظریه مجموعی، پویایی نهادی، حاکمیت قانون، آژانس‌مان، عصر دیجیتال

۱. مقدمه ای بر پسامدرنیسم و تحولات فلسفه حقوق عمومی

مدتی پس از عصر روشنگری، در حالیکه انتظار عمومی بر تحقق تحولاتی مثبت در عرصه اداره جوامع و استقرار دولت های حقوقی شهروند مدار مبتنی بر حقوق عمومی مدرن بود؛ بروز جنبش های حقوق مدنی و سیاسی پس از دو جنگ جهانی، صف آرای بلوک شرق و غرب، رقابت سیاسی دو جریان لیبرالیسم و کمونیسم، جنبش های دانشجویی و اعتصابات کارگری، شکل گیری سنت های فلسفی، فرهنگی، اقتصادی، هنری و ادبی رادیکال و انتقادی، نقد نگاه ابزاری به علم، وضعیت نابسامان کشورهای در حال توسعه و.. منجر به گرایش هایی برای عبور از انگاره های مدرنیستی، رویکردهای پسا ساختارگرا، پسا استعمارگرا، پسا انسانگرا، پسا پدیدارشناسی و نظایر آن بوده است. بنابراین می توان گفت که سه دهه آخر سده بیستم دوره ای است که علوم انسانی و اجتماعی دچار یک نوع «چرخش فضایی»^۱ میشود.

در این دوره تحلیل های مربوط به «شرایط پست مدرن» به ویژه بر دگرگونی های زمان و فرهنگ متمرکز شده اند و درک فضایی از واقعیت ایجاد می کنند، مصرانه به مبارزه برای فضا، در ادامه زندگی روزمره و همچنین چیزی که حوزه عمومی را در امکانات آن تثبیت می کند، اشاره می کنند. جنبش های اجتماعی که در صحنه های سیاسی رخ می دهند، نشانه آگاهی از «محرومیت» هستند و به عنوان یک آگاهی از نابرابری های تجربه شده در سطوح مختلف ظاهر می شوند. بنابراین، مقاومت ها به معنای واحدی اشاره نمی کنند، بلکه دیدگاه های گوناگونی (پرچم ها) را در کنار هم قرار می دهند که در آن نابرابری و محرومیت هایی که زندگی شهری را تشکیل می دهد، به وجود می آید. با گرد هم آمدن، جنبش ها آنچه را که اساس جامعه ما را تشکیل می دهد زیر سوال می برند: تصاحب متفاوت ثروت، نابرابری، نقض قدرت، محدود کردن حوزه عمومی. آنها به این معنا حرکت می کنند که منطق رشد و ائتلاف های سیاسی را که علیه امر اجتماعی ایجاد می شود، زیر سوال ببرند. آنها به عنوان یک مبارزه برای فضا، برای یک فضای دموکراتیک ظاهر می شوند که بتوانند خود را ابراز کنند و سرنوشت خود را تعیین کنند. مبارزات، شیوه های دموکراتیک را معرفی و مطالبه می کنند که منافع کل جامعه را روی میز مذاکره قرار می دهند.^۲

¹ Spital turn

² Ana Fani Alessandri, Carlos, "The Spital Turn", Mercator, No4, (2015), at 10.

از نظر بارنز، عصر پسامدرن، معرف چند پیشانگاشت ضد پروژه روشنگری است:

۱. رد حماسه پیشرفت و قدرت عقلانیت و منطق؛ ۲. این ادعا که افراد بیشتر از بیرون یا زمینه ای که در آن قرار گرفته اند و نه از درون، شکل میگیرند؛ ۳. رد هر گونه درکی از وجود یک نظم یکپارچه؛ ۴. اینکه علم نه از طریق استفاده از ساخت های فراگیر و جهانشمول، بلکه بیشتر از طریق مجموعه ای از کنش های اجتماعی محلی در یک زمان و مکان خاص پیش می رود.

۱

قابل تأمل است که حقوق دانان جزو آخرین گروه های دانشی هستند که نسبت به پدیده پست مدرنیسم موضع گیری داشته اند و همچنان به اصول حقوق مدرن پایبند بوده اند. با این حال یکی از اصلی ترین انتقادات نسبت به این قشر، عدم بازبینی در رویکردهای فلسفی حقوق با تأکید بر ناکارآمدی مبانی جهان شمول حقوق بشری و نهادسازی های عرصه حقوق بین الملل است.^۲

با همین رویکرد پسامدرن و با تأکید بر پویایی فضایی، فیلسوفانی همچون دلوز، گتاری و مانوئل دلندا دست به بازیابی معانی، تحلیل شناخت انسانی و تحولات اجتماعی با استعاره از «فضاها»، مفهوم «آژانسمان» و «تئوری مجموعی» زده اند و در این مسیر برداشت های جدیدی از کارکرد قانون در ایجاد انسجام اجتماعی و تعامل حقوق و جامعه شکل داده اند.

کارکردهای اجتماعی نهادینه شده توسط قانون و نزدیکی به قدرت مانع از وقوع انقلاب های تکان دهنده جهان می شود؛ در حالیکه فلسفه پسامدرن به طور مبتکرانه ای بی قرار و منتقد استقرار است. تاجایی که وقتی متفکران به دنبال گسترش کارکردهای مستقیم

¹T. j Barnes, "The Logics of Dislocation: Models, Metaphors And Meanings of Economic Space", (New York, Guildford, 1996) at 112.

^۲ محمدجواد جاوید، «حقوق بشر در عصر پسامدرن، انتقادی بر شاهکاری فلسفی در مفهوم حقوق

ذهنی»، فصلنامه حقوق مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۷، شماره

۳، صص ۹۶-۶۳ (۱۳۸۶).

اجتماعی و اثربخشی سیاسی فلسفه از طریق ارتباط با قانون هستند، در معرض خطر خیانت به آن کیفیت انقلابی و انتقادی قرار می‌گیرند.^۱

بنابراین از سویی نظام‌های حقوقی به دنبال تثبیت قدرت سیاسی و نظام‌های فلسفی خلاق در پی نقد این سیستم در مسیر کارآمد سازی بیشتر هستند. به تبع در حالیکه اصل «قطعیت» و «امنیت حقوقی» از اصول قانونگذاری مدرن شناخته می‌شود؛ در دوران گذار به عصر دیجیتال و پسا مدرنیسم بنا به اقتضای تحولات سریع اجتماعی اقتصادی مبتنی بر پیشرفت فناوری، اصل عدم قطعیت، نوآوری و انعطاف پذیری در برخی اسناد حقوقی بین‌المللی همچون برنامه تنظیم بهتر اتحادیه اروپا اخذ می‌شود.^۲

گزافه نیست اگر بگوییم که نظام‌های حقوقی در عصر پست مدرن در حال باز تعریف حاکمیت قانون در بستر پویایی‌های نهادی و تحولات فناوری پایه جهانی هستند.

در این نوشتار با روش توصیفی-تحلیلی ضمن بررسی مبانی تئوری مجموعی در اندیشه‌های فلسفی دلوز، گتاری و دلاندا سه تن از اندیشمندان پسامدرنیسم، به کاربرد این مکتب در فهم تحولات اجتماعی و تأثیری که می‌تواند در برداشت‌های حقوق عمومی در دوران گذار به عصر دیجیتال ایجاد نماید، اشاره شده است.

یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که برای مدیریت حقوقی مسائل نوپدید عصر حاضر، علاوه بر لزوم مطالعات میان‌رشته‌ای و اعتماد به نظام کارشناسی؛ لازم است تا نظام حقوق عمومی در اصول تفسیری خود بازنگری کرده و با رویکردی پویا و مبتنی بر شبکه بازیگران موثر و ابزارهای جامعه‌شناختی، به کارآمد سازی و اطاعت پذیری بیشتر هنجارگذاری‌ها پردازد.

¹ Laurent De Sutter And Kyle McGee (eds.), *Deleuze and Law*, Reviewed by James Williams, (Edinburgh University Press, University of Dundee, 2012), at 5.

² عاطفه مرادی اسلامی، و مهناز بیات کمیتکی، «تغییر پارادایم قانونگذاری در دوران گذار به عصر

دیجیتال»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، دانشگاه شهید بهشتی، (۱۴۰۱) دسترس در:

۲. معرفت‌شناسی دلوزی و طرح ریزی تئوری مجموعی

تفکر ریزومی نوعی نگاه انتقادی به سنت فلسفه غرب است که توسط ژیل دلوز پایه‌ریزی شده است. او ساختار درختی، عمودی و تجویزی تفکر که بر پایه «بودن» بنا شده بود را نقد کرده و ساختاری افقی، شبکه‌ای و در حال «شدن» را مبنای تفکر و شناخت در نظر می‌گیرد و از استعاره ریزوم برای این نوع تفکر استفاده می‌کند.^۱ فلسفه دلوز بر اتصال اشکال جدا شده تأکید میکند. این اتصال، پیوند میان روابط است نه پیوند میان -این همانی- هویت‌های متفاوت. در واقع ریزوم از فلات‌های مسطح تشکیل شده که پیوندی افقی دارند و در این کارکرد دلالتی معین و همیشگی را نمیتوان به آنها تحمیل کرد.^۲

مکان‌های شبکه‌ای، مکان‌هایی هستند که در پی متقاعد نمودن سوژه هستند تا باوری را نسبت به چیزی در او ایجاد کنند. به همین دلیل می‌توان آن‌ها را مکان‌های باورآنگیز نیز نامید؛ یعنی مکان، خود، به سوژه‌ای تبدیل می‌شود که سوژه‌ای دیگر را در تعامل با خود قرار داده و به نحوی تلاش دارد تا او را نسبت به آنچه که خود در نظر دارد، متقاعد نموده و به این ترتیب نظر او را به نفع خود تغییر دهد. پس چنین مکان‌هایی دارای ارزش‌هایی هستند که درصدد القا یا تعمیم آن به دیگری می‌باشند.^۳

دلوز، معرف نوعی آگاهی فضایی در فهم فلسفی است که زایش و بقای هویت‌ها و موجودیت‌ها را براساس گشایش و حفظ فضا انجام می‌دهد. او وقتی با گناری شروع به نوشتن «ضد ادیب»، «کافکا»، «یک هزار فالت» و «فلسفه چیست؟» میکند، زبانی سراسر جغرافیایی دارد و با زبان نقشه‌ها، دشت‌ها، سطح‌ها، فضاها، قلمروها، و نظایر آن صحبت می‌کند. او از مفاهیم ساده فضایی به شیوه‌ها و اشکال غیرعادی استفاده می‌کند و به تعبیر

^۱ هدیه حقیقی، حمیدرضا شعیری وزهرا ابوالحسنی، «اصطلاحات زبانی: گفت‌مانه‌هایی خلاق، برآینده از گسست ریزوماتیک»، پژوهش‌های زبان‌شناسی، دوره ۱۳، شماره ۲ - شماره پیاپی ۲۵، (۱۴۰۰)، صص ۹۴-۷۷.

^۲ مریم رامین‌نیا، «رویکرد ریزوماتیک و درختی: دو شیوه متفاوت در آفرینش و خوانش اثر ادبی». ادب پژوهی. شماره ۳۲، (۱۳۹۴)، صص: ۳۱-۶۲.

^۳ حمیدرضا شعیری، «نشانه معناشناسی دیدار»، (تهران، سخن، ۱۳۹۱)، ص ۴۵.

وینگشتاین، واژه‌ها را از معنای عادی و روزمره آن‌ها خارج می‌سازد؛ مفاهیمی مانند واقعیت مجازی، زن شدن، سیاه چاله‌ها، انقلاب مولکولی، زمین‌شناسی اخالق، بدن - بدون - اندام، فضای صاف، فضای مخطط، و نظایر آن. دلوز با این شیوه ساختارشکنانه به نوعی از واژه‌ها، قلمروزدایی می‌کند، آن‌ها را از کاربردهای عادی شان خارج می‌سازد و در حوزه‌های دیگر و برای مفاهیم دیگر مورد استفاده قرار می‌دهد. دلوز را باید یک متفکر «شدن‌هایی» که در بینابین‌ها رخ می‌دهد، نامید. فلسفه دلوز به زبان فشرده، نوعی مبارزه در برابر ذات‌گرایی، ایستاگرایی، تفکر تاریخی تک بعدی و تک مسیر، مبارزه با غلبه زمان بر فضا، مبارزه با تفکر ایده‌آلیستی، مبارزه با سوژه یا ذهن خود پیرو و عقلانی، مبارزه با دوگانه‌انگاری‌های ذهنی، مبارزه با تفکر خطی و دیالکتیکی، مقابله با مفهوم دستگاه، جایگزین‌سازی استعاره‌های فضایی به جای دیگر استعاره‌ها، درک واقعیت به عنوان امری مشروط به روابط و زمینه‌ها، مسئله‌آمیزسازی خاستگاه‌ها، عاملیت، سیاست و اخلاق، تلاشی برای فراتر رفتن از اومانیسیم و انسان‌محوری و ورود به درون عرصه پسانسان‌گرایی، درک هستی با پیش‌انگاشت در حال «شدن» که توسط ذهن انسان برهه یا بعدی از آن کریستالیزه می‌شود، درک واقعیت‌ها به عنوان حالت‌های مختلفی که واقعیت به خود می‌گیرد، درک رویدادها نه به عنوان گام به گام (تفکر زمانی) بلکه به عنوان کانالیزه شدن، قلمروزدایی شدن (تفکر فضایی)، واقعیت‌ها به عنوان محصول فرایند شدن و نه از پیش موجود و منتظر کشف ما و در نهایت، مبارزه با زبان‌گرایی و ایده‌گرایی و نمادگرایی از طریق حالت‌های روابط ترکیبی ماده و مادیت و جسمیت یابی است¹.

مانوئل دلندا صاحب نظر دیگری است که نظریه مجموعه دلوز و گاتاری را امتداد داده و تغییراتی را نیز در این رویکرد اعمال می‌کند. از منظر دلندا مجموعه موجودیتی است که در مقیاس و پیچیدگی رشد می‌کند؛ همانطور که اجزاء اضافه می‌شوند. از نظر او، مجموعه‌ها «کل‌هایی هستند که ویژگی‌های آنها از برهم‌کنش بین قطعات پدید می‌آید».

¹ محمود شورچه، «مفهوم آژانس‌مان در فلسفه ژیل دلوز و کاربرد آن در جغرافیا»، رشد آموزش جغرافیا، دوره سی و پنجم / شماره ۳، (۱۴۰۰)، ص ۱۶.

او پیشنهاد می‌کند که می‌توان از مجموعه‌ها برای «مدل‌سازی» «موجودات» مانند «شبکه‌های بین‌فردی»، «جنبش‌های عدالت اجتماعی»، «شهرها» و «دولت‌های ملی» استفاده کرد¹

۳. جامعه‌شناسی دلوزی و مساله آژانس‌مان

بر اساس مطالعات انجام شده، تا به امروز، تئوری مجموعه به صورت بسیار محدودی برای بررسی اقتضائات جامعه مدرن و چگونگی تحولات اجتماعی که شامل «فرایند تمدن‌سازی» در جوامع معاصر قرن بیستم است، به کار رفته است. همانطور که جامعه به طور مداوم تغییر می‌کند و تکامل می‌یابد، مجموعه‌ای از موجودات اجتماعی (مانند بازیگران انسانی و عناصر غیرانسانی مجموعه‌ها) نیز به عنوان ظرفیت‌هایی درک می‌شوند که می‌تواند تغییرات اجتماعی را در «جوامع کنترل‌کننده»^۲ ایجاد کند.

بر اساس تئوری مجموعه دلوز، فرآیندهای تغییرات اجتماعی به گونه‌ای پیش می‌رود که با ترکیب مجموعه‌های جدیدی که توسط «اقلیت» طراحی و پشتیبانی می‌شوند، کنار بیاید.

دلوز و گتاری با پرداختن به پیچیدگی تغییرات اجتماعی در طول فرآیند تمدن، مفهوم مجموعه‌ای را پیشنهاد کردند که تنها در رابطه پویا بین مجموعه اصلی (مانند ساختار سازمان‌ها، مواد فیزیکی و منابع) و مجموعه بیان‌کننده (به عنوان مثال، مقررات، اصول حاکم و عبارات نمادین) فهم می‌شود.^۳

به طور کلی «آژانس‌مان» اشاره به یک ویژگی در حال شدن دارد که به مثابه یک کلیت همانند اجتماع محلی، محله، جنبش اجتماعی، سازمان، منطقه، شهر، کشور از مجموعه روابط متقابل و

¹ DeLanda Manuel, *A New Philosophy of Society: Assemblage Theory And Social Complexity*, (London: Continuum, ۲۰۰۶) at: 78.

² Societies of Control

³ Jae Eon Yu, "The Use of Deleuze's Theory of Assemblage for Process Oriented Methodology", *Historical Social Research / Historische Sozialforschung*, No38, (2013), at 199.

در هم بافته بین مؤلفه ها یا قسمت های ناهمگن اشیاء یا معاینه وجود می آید. هستی این ویژگی وابسته به نوع روابط بین مؤلفه ها و قسمت هاست. هرگاه حالت، کمیت، کیفیت و نوع ارتباط بین مؤلفه ها یا قسمت ها تغییر پیدا کند، این ویژگی آژانسمان موجود (نیز از بین می رود یا به حالت دیگری تغییر پیدا می کند. اما چرا دلوز و گتاری به جای استفاده از واژه هایی مانند «کل»، «کلیت»، «تمامیت»، «مجموع»، «مجموعه» یا «سنتز» از آژانسمان استفاده می کنند و آن را به عنوان منطق عمومی در کتاب یک هزار فالت می دانند؟ این نوع تأکید روی یک مفهوم متمایز و جایگزین چه تفاوت فلسفی ایجاد می کند؟ اولین تمایز فلسفی، رد مفهوم «واحد» و در مقابل، تمرکز روی «چندگانگی» و دوم رد مفهوم «ذات» و در عوض، تأکید روی «رویداد» است.^۱

از نظر دلوز و گتاری، چهار نوع عمده آژانسمان یعنی سرزمینی^۲، ایالتی^۳، سرمایه داری^۴، و عشایری^۵ وجود دارد و تحلیل این انواع مختلف مجموعه ها همان چیزی است که دلوز و گتاری آن را سیاست^۶ آژانسمان می نامند.

بنابراین همه مجموعه ها تا آنجایی که می توان آنها را بر اساس گونه شناسی سیاسی مجموعه های دلوز و گتاری طبقه بندی کرد، سیاسی هستند.

سیاست آژانسمان ها مقوله تحلیلی گسترده تری نسبت به «مجموعه های سیاسی» است که به پدیده های سیاسی کلاسیک می پردازد: حقوق، انقلاب ها، دولت ها و غیره. در تعریف گسترده آنها از سیاست، همه چیز سیاسی است. آنها در کتاب هزاران فالت می گویند: «سیاست وجود دارد. سیاست ورزی پس از قرار دادن اصطلاحات و روابط آنها حاصل نمی شود، بلکه فعالانه در ترسیم خطوط شرکت می کند و این فرایند با همان خطرات و تغییرات

¹ Thomas Nail, "What Is An Assemblage?", University of Wisconsin Press, SubStance No46,(2017),: pp 21-37.

² Territorial

³ State

⁴ Capitalist

⁵ Nomadic

⁶ Politics

مشابهی مواجه می شود که استقرار یک اصطلاح یا مجموعه با آن مواجه می شود.^۱ از این نظر، همه چیز سیاسی است، زیرا هر مجموعه ای باید عملاً طرح ریزی شود. این فقط به اصطلاح «کاربرد» مجموعه نیست که عملی سیاسی است، بلکه خود ساخت مجموعه و نحوه چیدمان آن نیز سیاسی است^۲

باید گفت که تفکر مجموعه ای در خط مقدم یک تغییر پارادایم بوده است و فضا و عاملیت را نتیجه پیوند انسان ها و غیرانسان ها برای تشکیل کل های متزلزل می داند. این تغییر راه‌هایی برای بازاندیشی روابط بین قدرت، سیاست و فضا از منظری فرآیندی تر و اجتماعی-مادی ارائه می دهد. برای دلوز و گاتاری، دولت به جای اینکه به عنوان یک بازیگر واحد تصور شود، یک مجموعه - پدیده ای از درون سازگار-است. این باعث می شود که نقاط بسیار متنوعی از نظم، جغرافیا، قومی، زبانی، اخلاقی، اقتصادی، ویژگی های فنی^۳ با هم طنین انداز شوند.

بنابراین، دولت به جای منشأ قدرت، به یک اثر تبدیل می شود^۴ تعداد فزاینده‌ای از محققین در طول سال‌های گذشته دولت را مجموعه‌ای از عناصر ناهمگون می بینند و پایه‌های اجتماعی-مادی عملکرد آن را بازسازی می کنند.^۵ جغرافی دانان به طور خاص به بررسی محدوده فضایی قدرت دولتی علاقه مند شده اند. به هر حال، قدرت فضایی دولت نه حالت پیشینی دارد و نه به

¹Félix Guattari and Gilles Deleuze, *A Thousand Plateaus*, (University of Minnesota Press, 1987)at:203.

² Thomas Nail, op. cit. at 20.

³ Deleuze and Guattari 1987, 433.

⁴ Mitchell 1999

⁵ Jason Dittmer, "Geopolitical Assemblages and Complexity." *Progress In Human Geography*(2014) , at5 و Alison Mountz, "Embodying The Nation-State: Canada's Response to Human Smuggling." *Political Geography*,23, (2004) at 330 و Joe Painter, "Prosaic Geographies of Stateness." *Political Geography* (2006)25(7), at764 و Jan-Hendrik Passoth and Nicholas J. Rowland, "Actor-Network State Integrating Actor-Network Theory And State Theory". *International Sociology*, No 25, (2010), , at824 و Sam Schueth, "Apparatus of Capture: Fiscal State Formation In The Republic of Georgia", *Political Geography*, No31, (2012), at 140.

طور مساوی در فضا توزیع شده است: در برابر موانع قرار می‌گیرد و در برخی مکان‌ها بهتر از جاهای دیگر عمل می‌کند.

به طور معمول، دولت به عنوان یک نهاد مستقل و به عنوان یک نیروی اثرگذار در امور سیاسی در نظر گرفته می‌شود. دست‌آورد بازتعریف مفهومی دلوز در باب دولت آن است که وی نشان می‌دهد، دولت برخلاف آنچه تصور می‌شود، بر بستری از صیوروت‌ها و تحولات درونی و جوهری بنا شده است. دولت در سامانه فکری دلوز نه به عنوان یک نهاد مستقل از امور دیگر عنصر اصلی سازنده سیاست، بلکه به عنوان محل تجلی، ظهور و بروز آنچه او نیروها و سیالهای اجتماعی می‌خواند، تصور می‌گردد.

در این چشم‌انداز، تحلیل سیاسی از تحلیل شکلی - صوری دولت و نهادهای حقوقی خارج شده و دولت را در بطن یک حرکت و به عنوان بخشی از یک حرکت در نظر می‌گیرد و به تبع تحلیل ساختار دولت به تحلیل عملکرد دولت تغییر می‌یابد.^۱

دولت نه نقطه‌ای است که حرکت عارض آن شود، بلکه بخشی از یک حرکت است. این حرکت خود را در پویایی و عملکردش آشکار ساخته و تحقق می‌یابد. بر همین اساس مرزهای حرکتی یک دولت از زمان آغاز مجموعه خاصی از عملکردها آغاز شده و تا پایان آن عملکردها تداوم می‌یابد. مهم نیست که چه کسی یا چه کسانی در مسند قدرت هستند، مهم این است که دولت در چه اعمال و کرداری تحقق می‌یابد.^۲

پژوهش‌های الهام‌گرفته از نظریه مجموعی بیش از صرفاً وارد کردن پیچیدگی بیشتر به پدیده‌ها برای جلوگیری از تعمیم‌های آسان، یک مزیت سیاسی نیز دارند: طبیعی‌سازی مجموعه‌های

^۱ خالقی دامغانی، احمد و جمشیدی، محسن، «بازسازی نظریه دولت نزد ژیل دلوز»، فصلنامه دولت پژوهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال چهارم، شماره ۱۵، پائیز ۱۳۹۷: ۱۴۶.

^۲ Foucault, Michel, *The Birth of Biopolitics LECTURES*, At The Colleague De France, 1978-79, Translated BY Graham Burchell, (Palgrave Macmillan, London, 2008) at 11.

هژمونیک را زیر سؤال می‌برند و با افشای احتمالی‌شان، آنها را در معرض چالش‌های سیاسی قرار می‌دهند. تفکر مجموعی و شبکه‌ای با اصرار بر اینکه پدیده‌ها فقط به این دلیل که دارای یک روش خاص هستند، نباید روش خاصی تلقی شوند، راه‌هایی را برای نظم‌دهی جایگزین و در نتیجه برای کنش سیاسی باز می‌کنند. در اینجا ارتباط مهمی با مفهوم قدرت وجود دارد.

دلوز و گاتاری بین دو درک متفاوت از قدرت (پوسانس و پوووار)، که هر دو به انگلیسی «قدرت» (پاور) ترجمه می‌شوند، تفاوت قائل می‌شوند. قدرت درونی می‌تواند به عنوان یک ظرفیت بالقوه تأثیرگذاری و تأثیرپذیری ذاتی موجودات درک شود. در مقابل، قدرت بیرونی، قدرت فعلیت یافته است: مجموعه‌ای ملموس از روابط¹. قدرت بیرونی به عنوان شکل‌گیری یک علاقه مشترک و اراده واحد از طریق تحول موجودیت‌های اولیه متفاوت که یک شبکه بازیگر را تثبیت می‌کند، مطابقت دارد و برخلاف قدرت درونی، این یک دستاورد میانجی است به این معنا که به برقراری روابط وابسته است².

تفکر مجموعه‌ای دیدگاهی از قدرت را به عنوان ماهیت درونی، مویرگی مانند و رابطه‌ای ارائه می‌دهد. بنابراین، قدرت به‌طور خاص «جایی» (یعنی در یک مکان ثابت) وجود ندارد، بلکه در همه جا وجود دارد و همیشه در میان چیزها جریان دارد، هرچند به روش‌های منفصل و ناهموار.

سیاستگذاری اغلب با ایجاد مجراها و روابط توپولوژیکی جدید امکان‌پذیر می‌شود که از طریق آن قدرت می‌تواند جریان یابد و پتانسیل خود را در داخل و در سراسر قلمروهای سیاسی محقق کند. بنابراین قدرت را باید به عنوان ماهیت غیر متمرکز و چند مرکزی درک کرد. به عبارت

¹ Martin Müller, "Assemblages And Actor-networks: Rethinking Socio-material Power, Politics And Space", *Geography Compass*, No9,(2015), (1)at 33.

² John,Allen, "Topological Twists: Power's Shifting Geographies." *Dialogues In Human Geography*, No1, (2011),at 290.

دیگر، قدرت به روش‌های جدید در سراسر فضا گسترش می‌یابد و همچنین فاقد یک مرکز حاکم یا سیستم عصبی منفرد است که بتواند نیروهای خود را از آن گسترش دهد.

بنابراین، نیرو دارای گره‌ها و مراکز متعددی است که از طریق آن‌ها نیروهایش با هم ترکیب می‌شوند، به هم متصل می‌شوند و تبدیل و هدایت می‌شوند.¹

در واقع وفاق نظری میان اندیشمندان پست مدرن حاکی از زوال قدرت مطلقه نهاد دولت و پیدایش نهادها و سازمان‌های متعدد و متکثر در سطح داخلی و بین‌المللی همچون ظهور جنبش‌های اجتماعی، سازمان‌های غیردولتی و یا نیمه مستقل، نهادهای فراملی و شرکت‌های چند ملیتی است که بخشی از کارویژه‌های سنتی دولت را عهده دار شده و نسبت جدیدی را با حاکمیت تعریف می‌کند.²

قابل توجه است که امروزه ظهور دولت‌های تنظیم‌گر و تغییر نقش دولت از تصدی‌گری به تسهیل‌گری و تنظیم‌گری، حاکی از پذیرش بازیگرهای جدیدی در میدان سیاست است که الگوی جدیدی از حکمرانی را مبتنی بر تحولات سریع اجتماعی، اقتصادی و فناورانه ترسیم می‌کنند. بنابراین ادبیات تنظیم و فراتنظیم³ را می‌توان در امتداد تعریفی پسا ساختارگرا از دولت دانست که تمرکز اصلی آن بر نقش نهادهای غیررسمی، پویایی فضای سیاست و نحوه تطبیق نهادهای رسمی ایستا با این تحولات پویا با ابزار تنظیم‌گری است.

از نظر مانوئل دلاندا صرف قرارگیری چیزهای مختلف در کنار یکدیگر یک «آژانس‌مان» را به وجود نمی‌آورد. این در حقیقت هنوز یک «مجموعه» است، اما برای آنکه این مجموعه تبدیل به یک «آژانس‌مان» شود باید جزءها یا بخش‌های کنار یکدیگر با هم رابطه متقابل درهم بافته

¹ Glenn C. Savage, "What Is Policy Assemblage?", Territory, Politics, Governance, No 8 (2020), at:329.

² عبداللہی، محسن، «رویکرد پست مدرن به سه ضلع توسعه»، سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۱، دوره ۴۲، ۱۳۹۱: ۲۳۳.

³ Mega-Regulation

داشته باشند و از روابط بین اجزای یک ویژگی یا خاصیت با نام «کل» را شکل دهند، یک «آژانس‌مان، یک چندگانگی است. از آنجا که عناصر یک «آژانس‌مان» براساس روابط بیرونی شان (تعریف می‌شوند، این امکان وجود دارد که بدون خلق یا تخریب یک کل چندتکه به آن‌ها اضافه و کم یا مجدداً با هم ترکیب شوند.^۱

بعد تر، دلاندا، مجموعه را به عنوان روشی جدید از تفکر در مورد روابط جزئی کل می‌سازد، و اساساً آن را به عنوان نوع جدیدی از علیت مطرح می‌کند، چیزی که بدون قصد یا هدف آگاهانه عمل می‌کند: برای مثال، در قرن هفدهم و هجدهم در اروپا ساختار اقتدار بسیاری از سازمان‌ها از شکلی مبتنی بر مشروعیت سنتی به شکلی مبتنی بر رویه‌های بوروکراسی عقلانی-قانونی تغییر کرد. این تغییر نه تنها بر بوروکراسی‌های دولتی، بلکه بر بیمارستان‌ها، مدارس و زندان‌ها نیز تأثیر گذاشت. با این حال، هنگامی که به تفصیل مطالعه شود، هیچ برنامه عمده قابل تشخیص نیست، این تغییر از طریق جایگزینی آهسته در طی دو قرن از یک مجموعه از برنامه‌های روزانه با دیگری رخ می‌دهد. اگر چه این جایگزینی شامل تصمیمات فردی بوده است؛ جزئیات این تصمیمات در بیشتر موارد به طور علی برای توضیح نتیجه اضافی است.^۲

در توضیح تفاوت رویکرد دلندا با متفکران پیشین نظریه مجموعه باید گفت:

اولاً دلندا همیشه از امر انضمامی به امر انتزاعی پیش می‌رود، در حالی که دلوز و گاتاری تمایل دارند از امر انتزاعی به امر انضمامی پیش بروند. دولت قبل از هر چیز یک ایده است، فقط متعاقباً به عنوان ساختاری از اقتدار عمل می‌کند.

ثانیاً به نظر می‌رسد که او نمی‌تواند شکلی از سازماندهی صرفاً درونی را تحمل کند که به نحوی تحت الشعاع «واقعیت» فرادست و متعالی قرار نگیرد، در حالی که دلوز و گاتاری دقیقاً برعکس آن را می‌گویند-دولت تنها می‌تواند به اندازه‌ای عمل کند که بتواند ماندگار شود.^۳

¹ DeLanda, M, op. cit at 32.

² Ibid:41.

³ Ian Buchanan, "Assemblage Theory And Its Discontents", Deleuze Studies, No9,(2015), p:382-392.

مفهوم «صبرورت» یا «شدن» از جمله مؤلفه‌های اصلی در فلسفه دلوز است. «شدن» در ذات خود بیانگر گسست، حرکت، کوچ و تغییر است. دلوز همچنین ساختار سلسله‌مراتبی و دوگانه که بیانگر بودن، وحدت، کلیت و سلطه‌گری است را نفی می‌کند.^۱

طبق اثر *جزایر صحرا*، مجموعه‌ها هرگز کل یا همگن نیستند. همه مجموعه‌ها همیشه در حال نوعی انطباق یا تغییر هستند. سوال این است که "آنها در حال چه نوع فرآیند دگرگونی هستند؟ ما باید ترکیبی از فرآیندهای مختلف تغییر را که آن را تشکیل می‌دهند، درک کنیم. در هر مجموعه‌ای حداقل چهار نوع مختلف تغییر سیاسی تا حدی در کار وجود دارد، مفهومی که آنها برای توصیف این چهار نوع تغییر ترکیبی استفاده می‌کنند «قلمروزدایی» است.^۲

قلمروزدایی روشی است که در آن مجموعه‌ها به طور مداوم خود را تغییر می‌دهند و/یا بازتولید می‌کنند. اگر بخواهیم بدانیم یک مجموعه چگونه کار می‌کند، باید پرسیم "چه نوع تغییری در کار است؟" چهار نوع قلمروزدایی یا تغییری که آژانسمان را تعریف می‌کنند، عبارتند از:

(۱) فرآیندهای «منفی نسبی» که یک مجموعه را به منظور حفظ و بازتولید یک مجموعه تثبیت شده تغییر می‌دهند.

به عنوان مثال، جنبش‌های اجتماعی مردمی علیه سیاست‌های دولت‌ها اغلب می‌توانند از طریق تطبیق سیاست دولتی ارضا شوند: اصلاحات قانونی، افزایش نمایندگی سیاسی و حمایت از حزب. این فرآیندها باعث می‌شود که مجموعه دولتی از پیش تأسیس شده دقیقاً از طریق انطباق با خواسته‌های مردم در محل باقی بماند و با یک قلمروسازی جبرانی پوشانده شود.^۳ همانطور که دلوز و گاتاری می‌گویند، جنبش‌های مردمی علیه جنگ، فقر، طرد اقلیت‌ها و غیره «خطوط فرار» یا بیان واقعیت‌های سیاسی متفاوت از واقعیات هستند. قلمروزدایی منفی

^۱ op.cit. at:420.

^۲ Deleuze Gill. and Guattri Felix, *Desert Islands*,(Semiotext(e) / Foreign Agents,2004)at: 269–270.

^۳ Deleuze Gill. and Guattri Felix,(1987),at ۵۰۸-۶۳۴.

نسبی با هدف جلوگیری از این خطوط پرواز با ارائه افزایش ادغام خواسته‌های خود در دولت به آن‌ها انجام می‌شود.

(۲) فرآیندهای "مثبت نسبی" که یک مجموعه تثبیت شده را باز تولید نمی‌کنند، اما هنوز به ایجاد یک مجموعه جدید کمک نمی‌کنند. آنها مبهم هستند؛ این نوع تغییر یک پدیده مرزی است که به دو قسمت تقسیم می‌شود: از یک طرف، پدیده‌ای «ناهنجار» [ناپه‌هنجار] است که نمی‌توان آن را با وضعیت فعلی نشان داد یا ادغام کرد. و از سوی دیگر بیانگر امکان جهانی کاملاً جدیدی است که هنوز در راه است^۱

(۳) فرآیندهای "منفی مطلق" که از هیچ مجموعه‌ای پشتیبانی نمی‌کنند، اما همه آنها را تضعیف می‌کنند.

اینها خطوط فراری هستند که از مجموعه‌های از پیش تعیین شده فرار می‌کنند، این حال، با رد همه اشکال تجمع سازمان‌یافته، آنها به اهداف تکه‌تکه‌ای تبدیل می‌شوند که به راحتی توسط قلمروزدایی منفی نسبی مجموعه‌های سرزمینی، دولتی و سرمایه‌داری بازپس گرفته می‌شوند.

دلوز و گواتاری می‌گویند: «طبقه‌بندی شده ماندن - سازمان‌یافته، معنادار، تحت‌الشعاع - بدترین چیزی نیست که می‌تواند اتفاق بیفتد. بدترین اتفاقی که می‌تواند بیفتد این است که شما اقشار را به سمت جنون یا فروپاشی خودکشی بیندازید، که آنها را سنگین‌تر از همیشه بر سر ما برمی‌گرداند»^۲

و (۴) فرآیندهای "مطلق مثبت" که یک مجموعه ایجاد شده را باز تولید نمی‌کنند، بلکه در عوض یک مجموعه جدید ایجاد می‌کنند. هدف این نوع تغییر، «پیش‌تصویر کردن» دنیایی جدید است، یعنی ایجاد دنیایی جدید در پوسته دنیای قدیم. این قلمروزدایی مثبت مطلق به صورت انحصاری پدیدار نمی‌شود، بلکه به سادگی فرآیندهای قلمروزدایی را که قبلاً بخشی

¹ Ibid:247-302.

² Ibid,161-199.

از هر مجموعه هستند، تقویت می کند و آنها را به یکدیگر متصل می کند تا مجموعه ای جدید را تشکیل دهند.¹

۴. فلسفه حقوق دلوزی در توضیح پویایی نهادی

دلوز و گاتاری در سراسر آثار خود از مجموعه های قوانین، بدیهیات و قوانین مافوق به دلیل نارسایی آنها در مورد موارد مفرد و موردی انتقاد می کنند. حتی اشکال متعالی نیز به شیوه نیچه ای و فوکویی، به واسطه شجره نامه های مفرد پنهانشان تضعیف می شوند. قوانین متعالی به طور دلخواه از تحولات تاریخی متعدد انتزاع می شوند. بنابراین، ادعاهای آنها در مورد جهانی بودن از نظر تاریخچه خود و ناهمگونی و قدرت درونی آن نامشروع است. کدها در نبرد نیروها تکامل می یابند. بنابراین جمع بندی دلوز و گاتاری آن است که جایی که قوانین ادعای جهانی بودن، خلوص یا بی زمانی را دارند؛ مبانی آنها اسطوره ای است.

طبق نظر دلوز و گاتاری، کدها، بدیهیات و قوانین در پیوند ضروری با فرم های ایجاد شده مفرد عمل می کنند و یکباره برای برآوردن الزامات منحصر به فرد تبعیت پذیری ایجاد می کنند؛ بنابراین قانون ماهیتی مجموعه ای دارد؛ نه یک کدگذاری از بالا به پایین، یا یک عملیات منطقی که از بدیهیات شهودی واقعی پیروی می کند، یا یک کاربرد ساده از قوانین به طور کلی قابل اعتماد.

تکامل و ایجاد کنونی قانون و یک مورد قضایی ممکن است یکپارچه و پیوسته به نظر برسد، اما آنها از طریق عملیات چندین رویداد ناهمگن تکامل می یابند که نمی تواند به کد یا مورد تقلیل داده شود.

هر پرونده بخشی از رویدادهای گسترده تری است که ممکن است از تحمیل یک مدل حقوقی مافوق رنج ببرند. پس این قانون فرادست همیشه فقط یک عمل زور نامشروع خواهد بود و از این رو امکان مقاومت و باز آفرینی وجود خواهد داشت.

درک دلوز از فلسفه حقوق به عنوان یک عملیات خلاقانه، ویژگی های هر موقعیت خاص را در نظر می گیرد و بنابراین از طریق امر مفرد و نه انتزاعی و کلی عمل می کند و مستلزم

¹ Ibid, 142-177.

یادگیری عمیق موقعیت و شیوه (های) عملکرد از طریق فلسفیدن است. بنابراین اخلاق فلسفی با پویایی جدید و بی سابقه‌ای احیا می‌شود، که هر شکلی از جزم‌گرایی و سلسله مراتب را که در شیوه‌های تفکر قانون‌گرایانه یافت می‌شود، به چالش می‌کشد.^۱

همچنین، از نظر تئوری مجموعه، سیاستگذاری در یک صورت بندی اجتماعی-مادی با نام «مجموعه» تدوین می‌شود.

در این رویکرد، فرآیندی بودن و غیرخطی بودن شاکله اصلی توسعه سیاست‌هاست و از بازیگران مختلف مانند ساکنان محلی تا گروه‌های ذینفع، نهادها و مقامات محلی، رسانه‌ها، دولت ملی و در برخی موارد، از آژانس‌های بین‌المللی برای تدوین سیاست‌ها و قوانین بهره گرفته می‌شود. شیوه توسعه این فرآیندهای سیاست‌گذاری نه تنها یک حرکت خطی به سمت پایین سلسله مراتب به شکل ابلاغ از سیاستگذار به شهروند نیست بلکه حتی یک توالی خطی از فعالیت‌ها در طول زمان، یعنی از تدوین دستورکار تا تصویب قانون و اجرا نیست.^۲

سیاست در این معنا و در رویکرد مجموعه‌ای به عنوان سیاست‌گذاری و نه حتی به عنوان انجام سیاست تلقی نمی‌شود، بلکه به عنوان رخداد سیاست در یک شبکه پیچیده ناهمگن چند سطحی یا مجموعه‌ای از فرآیندهای غیر خطی شامل مجموعه‌های مختلف آژانس‌ها و انگیزه‌ها به عنوان یک شبکه پیچیده تلقی می‌شود.^۳ بنابراین این رویکرد، معارض با الگوهای سنتی سیاست‌گذاری و تصویب قوانین بوده و کاملاً مشارکت پذیر تعریف می‌شود.

به طور کلی نقد دلوز نسبت به قانون به چهار موضوع اصلی تقسیم می‌شود: نقد تکرار کاذب که موارد منفرد را با قاعده قانون کلی به جزییات تبدیل می‌کند. نقد تفاوت‌های مبهمی که توسط

¹ Christos Marneros, " Gilles Deleuze: Jurisprudence", available on: <https://criticallegalthinking.com/2019/11/14>.

² Shore, Cris & Wright Susane: *Policy Worlds_ Anthropology and the Analysis of Contemporary Power*, (New York, Berghahn: 2011) at:86.

³ Helfer, Florian, " Using Assemblage Theory In Policy Anthropology. Assemblages As Claims On Scientists And Readership", No 14 (2022)at:42.

قضایات های عقل سلیم توزیع می شود. نقد قانون اخلاقی به عنوان امری دولت محور؛ و نقد حقوق بشر به عنوان امری انتزاعی. در حالی که این نقدها ممکن است متمایز به نظر برسند، اما در کنار هم ردی هماهنگ از آنچه تصویر جزمی از قانون نامیده می شود، به دست می دهد. سپس مشاهده می شود که دلوز مفاهیمی را پیشنهاد می کند که صراحتاً برای جایگزینی قانون طراحی شده اند و تفاوت، تکرار، و کنش سیاسی واقعی را ایجاد می کنند. دلوز اصرار دارد که فلسفه سیاسی تنها با براندازی طنزآمیز قانون آغاز خواهد شد و حقوق بشر باید با گروه های کاربری و مداخلات خاص استنباط حقوقی جایگزین شود. بنابراین، نظرات دلوز را می توان به عنوان نقد و جایگزینی همه جانبه حقوق علمی، طبیعی، اخلاقی و حقوقی دانست.¹

دلوز مثالی را در مورد تغییر نام قانونی تاکسی ها در فرانسه از «اجاره خصوصی» به «حمل و نقل عمومی» استفاده می کند که منجر به تغییر متناظر در قانون سیگار کشیدن در تاکسی ها می شود. او میگوید وقتی شما فضا را اجاره می کنید، می توانید در آن سیگار بکشید اما وقتی شما یک شیوه حمل و نقل اجتماعی را به اشتراک می گذارید، باید به حمل و نقل عمومی احترام بگذارید. پس قانون به مثابه یک ریزوم در حال پویایی و تغییر آثار حقوقی حاکم بر آن است. قانون از طریق تبدیل شدن مولکولی پیشرفت می کند زیرا قوانین مولی از طریق گشودگی به مولکولی در فلسفه حقوق تضعیف و دگرگون می شوند، اما همه اینها بستگی به مورد و تحول دارد.

مک لین در کتاب «دلوز و حقوق» نشان می دهد که چگونه می توان قانون را به عنوان «استعاره» ریزوم درک کرد²، اما این سؤال را مطرح نمی کند که آیا این امر مطلوب است و تشویق می شود یا باید در برابر آن مقاومت کرد و به گونه ای متفاوت عمل کرد. چرا که این حالت ریزوماتیک در مواردی در تعارض با حقوق بنیادین بشری مورد شناسایی ملت ها واقع می شود. بنابراین ایده نظام حقوقی عرفی و مورد محور که در فلسفه دلوز مورد تایید قرار می

¹ Alexandre Lefebvre, "A New Image of Law: Deleuze and Jurisprudence", Telos: Critical Theory of the Contemporary, No 130, (2005), at 104-105.

² Laurent De Sutter & Kyle McGee (eds.), op.cit, p:128.

³ Ibid, p:166

گیرد، تردیدهایی را نزد برخی اندیشمندان از حیث تبعات اجرایی به همراه آورده است؛ به گونه ای که رویه قضایی عرفی انگلستان را در تضاد با رویه دیوان اروپایی حقوق بشر تلقی می کنند.

برای نمونه، دیوید ساندرز، نگرانی در مورد ابهام و ماهیت متناقض اظهارات نادر دلوز در مورد حقوق را اینگونه مطرح می کند که یک دیالکتیک دشوار بین رویه قضایی و قانون مبتنی بر کد برقرار است که در آن برچسب «پیشرو»^۱ که به عنوان تلاشی برای دفاع از حقوق اقلیت ها در موقعیت های خاص درک می شود، نه تنها به موارد و موقعیت ها بلکه به بازیگران خاص نیز وابسته است.^۲

این در حالی است که طرفداران پویایی قانون بر این باورند حاکمیت تنها در مظاهر قانونی از جمله قوانین مکتوب محدود نمیشود و معتقدند رویکرد پوزیتیویستی در حقوق عمومی ناکارآمد و نارساست و در صورتی که بپذیریم قانون اساسی پویا در تقابل با حاکمیت قانون است؛ پویایی نظام حقوق عمومی را نفی میکنیم.

بنابراین برداشت شکلی از حاکمیت قانون به تنهایی نمی تواند کافی به مقصود باشد و محتوا و درون مایه قوانین نیز باید مبتنی بر حمایت از کرامت انسانی و تقویت حقوق و آزادی های بنیادین باشد. بنابراین برداشت شکلی از حاکمیت قانون بدون توجه به بعد ماهوی آن خالی از فایده خواهد بود.^۳

در تکمیل بحث باید گفت، انکار اصول جهان شمول بشری و قواعد کلی، طبق دیدگاه دلوزی، با این استدلال که ممکن است جزمیت افراطی آن حقوق فردی را خدشه دار

1 Progressive

2 Ibid, at 180.

³ فائقه چلبی، سید حسین ملکوتی هشتجین و دیگران، «قانون اساسی پویا، تاریخچه و رویکردها» فصلنامه

پژوهش حقوق عمومی، دوره ۲۴، شماره ۷۵، (۱۴۰۱) ص ۱۸۳-۲۱۶.

سازد؛ می‌تواند فی نفسه تهدید دیگری را علیه حقوق فردی بشر مبنی بر نادیده گرفته شدن حاکمیت قانون و تفسیرهای سلیقه‌ای از رویدادها و برهم کنش‌ها و بی‌ثباتی اجتماعی را فراهم سازد. ضمن اینکه تمرکز ویژه بر اقتضای موقعیت‌های خاص و نادیده گرفتن فطریات مشترک بشر که به تبع حقوق و تکالیفی فطری را ایجاد می‌نماید، ممکن است قضاوت پرونده‌های حقوقی را در مسیری غیر شفاف و معارض با طبیعت انسانی پیش ببرد.

همچنین ضرورت توجه به واقعیت‌های اجتماعی مبتنی بر ویژگی‌های متمایز هر رویداد نباید ما را به این نتیجه برساند که هر نوع نظم کلی مستلزم نادیده گرفتن وضعیت‌های خاص است. چراکه این نظم کلی حقوقی فی نفسه صرفاً محصول استدلال‌های ذهنی هنجارگذار نبوده و مستنبط از اقتضائات اجتماعی صورت بندی می‌شود. بنابراین ترسیم چارچوب‌های کلی با این روش ضمن پیشگیری از روندهای آنارشستی می‌تواند فضای بازی را برای تحرکات اجتماعی در قالب قواعد بازی ایجاد نماید. البته این مهم زمانی محقق می‌شود که نهادهای سیاسی-حقوقی در فرایندی اجتماعی تثبیت شوند.

۵. نتیجه‌گیری

حاکمیت قانون در دوران گذار به عصر دیجیتال با چالش سرعت^۱ فناوری‌ها روبرو بوده و در معرض ویرایش‌های فلسفی و فرایندی قرار گرفته است. بنابراین قانون که در بدو امر مبنای اقتدار سیاسی تلقی میشد با ظهور بازیگران سیاسی جدید و تغییر قواعد بازی بیش از پیش دستخوش نقد و تحول است. در وضعیت جدید، ادبیات حقوق و فناوری، نقش قانونگذاری را در رابطه با نوآوری‌های سیاسی، اجتماعی، فنی به عنوان عنصر مهمی برای اطمینان از انطباق نوآوری با حقوق اساسی ملت‌ها به رسمیت می‌شناسد.^۲ اجماع در ادبیات همچنین بر قوانین به عنوان یک عامل متعادل‌کننده مهم جهت به حداکثر رساندن سود و به حداقل رساندن مضرات نوآوری تأکید می‌کند. به‌طور کلی، کسانی که آسیب‌های مرتبط با نوآوری را نقد می‌کنند، عموماً از

^۱ Pace Problem

^۲ Brownsword Roger, Goodwin, Marong, *Law And Technologies of The Twenty-First Century*, (Cambridge University Press, Cambridge, ۲۰۱۲), at 243.

«مقرره گذاری مبتنی بر ریسک»^۱ حمایت می کنند.^۲ بخش قابل توجهی از دانشگاهیان حقوق و فناوری موافق هستند که نوآوری نیازمند یک رویکرد مقرره گذاری تدریجی،^۳ انعکاسی^۴ و مشارکتی^۵ است که هم از قوانین عمومی و هم از قوانین صنفی-خصوصی^۶ استفاده می کند. از سوی دیگر، از آنجایی که سیاست نوآوری مملو از عدم قطعیت است، برخی از بخش عمومی می خواهند که یک تغییر اساسی در جهت گیری را در زمینه انطباق،^۷ تکامل مشترک،^۸ چابکی^۹ و بداهه پردازی^{۱۰} بپذیرد که منجر به تجویز سیاستگذاری هایی می شود که معمولاً دولت ها با آن مخالفت می کنند.^{۱۱}

و لذا فلسفه حقوق عمومی به موازات نیازهای کف صحنه حکمرانی، بایستی مبانی سازگار با این تحولات را عرضه نماید؛ به گونه ای که منفعت عمومی در کشاکش این تحولات قربانی سرعت تغییرات و آزمون و خطای سیاستگذاران واقع نشود.

در این بستر، نظریه فرانسوی مجموعه ای، به عنوان مکتبی پست مدرن به توضیح تعامل نهادهای رسمی و غیر رسمی در اجتماع با رویکردی ساختار شکنانه پرداخته است. این تئوری با طرح ریزی و گفتمان سازی دلوز، گتاری و مانوئل دلندا، ضمن برداشتی پویا از نقش کنش ها و تعاملات شبکه ای بازیگران اجتماعی توانسته بستری را برای درک پویایی های نهادی و در راس آن ضرورت پویایی قانون بسته به وضعیت زمینه ای و زمانه ای فراهم نماید.

بنابراین علی رغم نقدهای وارده پیرامون ادعای رد هرگونه قانون فرادست و جهانشمول که در محور بحث مکاتب حقوقی انتقادی است، می تواند نقطه عطفی در رویکردهای خطی و

¹ Risk-based regulation, 53Robert Baldwin and Julia Black “Really Responsive Risk-Based Regulation”, Law & Policy, No32, (۲۰۱۰), at: 181-213.

³ Incremental

⁴ Reflexive

⁵ Cooperative

⁶ Co& self regulation

⁷ Adaptation

⁸ Co-evolution

⁹ Agility

¹⁰ Improvisation

¹¹ Rycroft, jo, “Time And Technological Innovation: Implications for Public policy”, Technology In Society, No28, (2006), at: 281-301.

جزم گرا در قلمرو حقوق عمومی به ویژه در جوامع در حال توسعه تلقی شود و فضاهایی را برای مشارکت فعال شهروندی در اداره حاکمیت ایجاد کند.

همچنین این نظریه با شناسایی تعاملات اخلاق میان نهادهای اجتماعی مسیری را جهت تفسیر پویا برای وضعیت های حقوقی نوپدید فراهم کرده و راهی برای عبور از اینرسی نهادی^۱ موجود در سنت های حقوقی فراهم می سازد؛ سنتی که به طور پیشفرض در برابر تغییرات مقاومت نشان داده و پاسخگویی به موقع و مناسب به تحولات نهادی نشان نمی دهد.

بنابراین با به روز رسانی دکترین حقوقی در عصر حاضر در چارچوب رعایت ملاحظات شهروندی، اخلاق حسنه و نظم عمومی می توان پاسخ های دقیق تری به مسائل نوپدید معاصر مطرح کرد و با رویکردی پیش دستانه مانع از تبعیت اخلاق^۲ و دور زدن حاکمیت قانون به بهانه مساله سرعت^۳ و وضعیت های اضطراری شد.

فهرست منابع

کتاب:

۱. حمیدرضا، شعیری، نشانه معناشناسی دیداری، چاپ اول (تهران: سخن، ۱۳۹۱).

مقالات:

۱. جاوید، محمدجواد، «حقوق بشر در عصر پسامدرن، انتقادی بر شاهکاری فلسفی در مفهوم حقوق ذهنی»، فصلنامه حقوق مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۷، شماره ۳، (۱۳۸۶).

۲. چلبی، فائقه، سید حسین هشتجین ملکوتی، محمدرضا مجتهدی، آیت مولایی، «قانون اساسی پویا، تاریخچه و رویکردها» فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، دوره ۲۴، شماره ۷۵، (۱۴۰۱).

¹ Institutional Inertia

² Creative Compliance

³ Pace Problem

۳. حقیقی، هدیه، شعیری، حمیدرضا، ابوالحسنی، زهرا، «صطلاحات زبانی: گفتمان‌های خلاق، برآینده از گسست ریزوماتیک»، پژوهش‌های زبان‌شناسی، دوره ۱۳، شماره ۲، (۱۴۰۰).
۴. خالقی دامغانی، احمد و جمشیدی، محسن، «بازسازی نظریه دولت نزد ژیل دلوز»، فصلنامه دولت‌پژوهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال چهارم، شماره ۱۵، (۱۳۹۷).
۵. رامین‌نیا، مریم «رویکرد ریزوماتیک و درختی: دو شیوه متفاوت در آفرینش و خوانش اثر ادبی»، ادب‌پژوهی، شماره ۳۲، (۱۳۹۴).
۶. شورچه، محمود، «مفهوم آژانس‌مان در فلسفه ژیل دلوز و کاربرد آن در جغرافیا»، رشد آموزش جغرافیا، شماره ۳۵، (۱۴۰۰).
۷. عبداللهی، محسن، «رویکرد پست‌مدرن به سه ضلع توسعه»، سیاست-مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۱، دوره ۴۲، (۱۳۹۱).
۸. مرادی اسلامی، عاطفه و بیات کمیتی، مهناز، «تغییر پارادایم قانونگذاری در دوران گذار به عصر دیجیتال»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، دانشگاه شهید بهشتی، (۱۴۰۱)، انتشار بر خط در:

https://lawresearchmagazine.sbu.ac.ir/article_۱۰۲۸۴۳.html.

References

Books

- Hamidreza, Shayiri, *Visual Semantic Sign*, 1st ed (Tehran: Sokhan, 2011). {In Persian }
- Barnes, Thomas, *The Logics of Dislocation: Models, Metaphors and Meanings of Economic Space*, (New York: Guildford, 1996).
- Brownsword Roger, & Goodwin Morag, *Law and Technologies of the Twenty-First Century*, (Cambridge University Press, Cambridge. , 1996).
- DeLanda, Manuel, *A New Philosophy of Society: Assemblage Theory and Social Complexity*, (London: Continuum, 2006).
- Deleuze, Gill & Guattari, Felix, *A thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia*, translated by Brian Massumi, (University of Minnesota Press, 1987).
- Deleuze, Gill and Guattari, Felix, *Desert Islands and Other Texts*, (Semiotext(e): Foreign Agents, 2004)
- De Sutter, Laurent & McGee, Kyle (eds.), *Deleuze and Law*, (Edinburgh University Press, Reviewed by James Williams: University of Dundee, 2012)

- Foucault, Michel, *The Birth of Biopolitics LECTURES*, at THE COLLÈGE DE FRANCE, 1978-79, TRANSLATED BY Graham Burchell, (Palgrave Macmillan: London, 2008).
- De Sutter, Laurent & McGee, Kyle (eds.), *Deleuze and Law*, (Edinburgh University Press, Reviewed by James Williams: University of Dundee, 2012)
- Shore, Cris & Wright, Susane, *Policy Worlds_ Anthropology and The Analysis of Contemporary Power*. (New York: Berghahn, 2011)

Articles

- Abdullahi, Mohsen, "Postmodern Approach to Three Sides of Policy Development", *Journal of Faculty of Law and Political Science*, Vol 42 ,No. 1, (2013). {In Persian }
- Chalbi, Fayegh, Seyed Hossein Hashtjin Malkouti, Mohammad Reza Mojtahdi & Ayat Moulai, "Dynamic Constitution, History and Approaches", *Public Law Research Quarterly*, Vol 24, No 75, (2022). { in Persian }
- . Haghghi, Hadiyeh, Shayiri, Hamidreza, Abolhasani, Zahra, "Linguistic terms: creative discourses, resulting from rhizomatic discontinuity", *Linguistic Research*, Vol 13, No 2 - Serial Number, (2021). {In Persian }
- javid, Mohammad Javad, "Human Rights In The Postmodern Era, A Critique of The Philosophical Masterpiece In The Concept of Subjective Rights", *Law Quarterly Journal of the Faculty of Law and Political Sciences of Tehran University*, Vol 37, No 3, (2016). {In Persian }
- Khaleghi Damghani, Ahmad & Jamshidi, Mohsen, "Reconstructing The Theory of The State According to Gilles Deleuze, Government Research Quarterly, *Journal of Faculty of Law and Political Science*, 4th year, No 15, (2017). {In Persian }
- Moradi Eslami, Atefeh & Bayat Komitaki, Mahnaz, "Legislative Paradigm Shift In The Transition to The Digital Age", *Legal Research Quarterly*, Shahid Beheshti University, (2021), Available at: https://lawresearchmagazine.sbu.ac.ir/article_102843.html. {In Persian }
- Ramin Nia, Maryam "Rhizomatic And Tree Approach: Two Different Methods In The Creation And Reading of Literary Work", *Literary Research*, No 32, (2014). {In Persian }

- Shurche, Mahmoud, "The Concept of Our Agency In Gilles Deleuze's Philosophy And Its Application In Geography", *The Development of Geography Education*, Vol35, No 3, (2021).{In Persian}
- Black, Jullia, & Baldwin, Robert. "Really Responsive Risk-Based Regulation", *Law & Policy*,No32,(2010).
- Buchanan, Ian, ,"Assemblage Theory and Its Discontents", *Deleuze Studies*, No9,(2015).
- Carlos Ana Fani Alessandri," The Spital Turn", *Mercator*,"No14, (2015) .
- Dittmer Jason," Geopolitical Assemblages And Complexity." *Progress In Human Geography*,No38 ,(2014) .
- 5. Eon Yu Jae," The Use of Deleuze's Theory of Assemblage for Process Oriented Methodology", *Historical Social Research / Historische Sozialforschung* , No38, (2013).
- Hendrik Passoth, Jan & Rowland Nicholas J," Actor-Network State Integrating Actor-Network Theory & State Theory". *International Sociology*,No25,2010).
- Helfer, Florian,"Using Assamblege Theory In Policy Anthropology,Assemblege As Claims On Scientists And Readership", *Heft* ,No14 ,(2022).
- Lefebvre Alexandre," A New Image of Law: Deleuze and Jurisprudence", *Telos: Critical Theory of The Contemporary*,No130, (2005).
- .Mountz, Alison, "Embodying The Nation-State: Canada's Response To Human Smuggling." *Political Geography*,No23, (2004).
- Painter Joe," Prosaic Geographies of Stateness." *Political Geography*,No 25, (2006).
- Rycroft.Jo, "Time And Technological Innovation: Implications for Public policy", *Technology In Society*,No 28, (2006).

Site

- Marneros Christos,"Gilles Deleuze:Jurisprudence",(2019),available on: <https://criticallegalthinking.com/2019/11/14/>.